

مکتی بر شعر:**« موری رخصت راکوه خُم در خُخه »**

این شعرالحق ظاهراً زیبا و جذاب ولی بسیار سوال بر انگیز است، نخست بتاریخ دهم سپتمبر در سایت کابل پرس و سپس بتاریخ ۱۲ سپتمبر در پورتال افغان جرمن آنلاين به نشر رسیده است. در این شعر، شاعر خواسته به **دو بخش** از حالات حساس، داغ، حیاتی و درعین حال خانه برانداز جامعه افغانستان انگشت بگذارد ولی **بخش سوم** را که می بایست نظرش را بر یکی از این دو حالت ابراز میداشت و هر کدام از آنها را با نتیجه گیری به بررسی و قضاوت می گرفت، فراموش کرده است.

حالت اول :

شعر آقای عبدالباری جهانی به گفته های پسریکه قصد دارد در راه دین، عقیده و خدا خود را قربان کرده و عمل انتحاری انجام دهد خاصتاً که همه گفته ها و شعارش بر احکام کتاب آسمانی و دستورات ملا و مولوی و رهبران دینی استوار است در برابر گفته های مادر که صرف بر احساسات رقیق و عشق مادری تکیه دارد بسیار ضعیف و ناتوان است. و میتواند خدای ناخواسته نزد بعضی ها دعوت به جهاد، دعوت به جنگ، دعوت به خون، دعوت به نفرت و دعوت به سربریدن و کشتن آنانی که با ما هم باور و هم عقیده نیستند، تعبیر شود.

در اینجا به ذکر بخش های از آن پرداخته و در ذیل هر بخش آن تبصره کوچکی صورت می گیرد:

لنبرک د کفر، بیا په جنگ راغلی
زرو وسلو ته نوی شرنګ راغلی
د جنگ میدان ته د ورتلو راغلی
د خپلو وینو توپیدو راغلی

پر کلی کور باندی فرنگ راغلی
وخت د غزا او د غورخنگ راغلی
وخت د جهاد او پاخیدو راغلی
د سره کفن د اغوستو راغلی

با مطالعه این مصرع ها غایله افغانستان غایله اسلام و کفر معرفی میشود و به جنگ و شرنګ و خونریزی دعوت می شود. گرچه معلوم است که امریکا و غرب در افغانستان بخاطر دفاع از افغان و افغانستان نیامده اند ولی اینرا هم میدانیم که برای جنگهای صلیبی هم نیامده اند. و این برماست که از اتحاد و آگاهی و وطن پرستی کار بگیریم تا شرایط را طوری مساعد بسازیم که بدون آدم کشی و خون ریزی و حملات انتحاری خارجی ها کشور ما را ترک بگویند، البته بدون اینکه بقای افغانستان بخطر بیافتد و وطن ما توسط پاکستان و ایران دایم در جنگ و خونریزی باشد.

ما باید از این حالت موجوده چنان استفاده کنیم که دوباره کشور ما در گودال سیاهی، ظلمت و تاجر قرون وسطایی سقوط نکنند. و نگذاریم که بار دگر زنان افغانستان محکوم به محبوسیت در چار دیوار خانه و مورد قمعین خوردن در محضر عام و اعدام وحشیانه در سندیوم سپورتنی قرار گیرند.

بلی این همه فریاد پسر جوان که بر اساسات قرآنی، احادیث نبوی و شهادت و زورگویی افغانی استوار است، در جامعه کنونی افغانستان که اکثریت قاطع بر تعصب، افراطیت، مذهب و دین گرایی بنا شده و شنونده و طرفداران بیشمار دارد، جا دارد. بناءً برون دادن چنین پیامی، آنهم با چنین شعر زیبایی تشویق برانگیز در جهت جنگ و ترور سراسر به ضرر و زیان و خرابی و وحشت جامعه افغانی است و در واقع پطرولی است که بر شعله های حریق شده از طرف همسایگان ریخته میشود.

انتخاب **« موری رخصت راکوه خُم در خُخه »** از همان کلمات و ارزش های جهادی های ریاکار با استفاده از احساسات ملی مذهبی بخصوص بحیث جمله نخست یعنی عنوان که تقریباً نیمی از مطلب را ارائه میکند، میتوان به اضرار و زیان این شعر نسبت به سود و خوبی آن بافزاید.

در جای دیگری از این شعر می خوانیم که :

له کتابونو له قرآنه راخی
رغ د جهاد له هر آذانه راخی
سر می تر دین قربانومه خُمه

موری حکمونه له آسمانه راخی
د دین او خاوری دینمنان راخی
د « شهادت » مقام گتمه خُمه

خُمه دخدای په لار کی خان ورنمه خُو بی ایمانه کافران ورنمه

اگر به محتوای این مصراع ها بیاندیشیم، در می یابیم که شاعر روایات قرآن را از زبان این جوان خوش باور و فداکار سروده است. یعنی به تخیل شاعر این جوان به حکم آسمان، امر قرآن، ندای آذان، در راه یزدان، و نجات ایمان و کشتن کافران برای رسیدن به مقام شهادت شعار میدهد که برای هر مسلم و افراط گرا امر ضروری دیده میشود. چون شاعر میداند که عذر و زاری و هر منطق دیگر در برابر احکام کتاب آسمانی ارزشی ندارد و شاعر هم قصداً چنین آورده تا به جزع و فزع (ندبه و زاری) و عواطف مادر بها داده نشود و به جوانان برساند که در راه انجام عمل انتحاری تحت تأثیر هیچ منطق و احساس هیچکس بشمول مادر که قویترین احساس عاطفی بین فرزند و مادر است نرود و تسلیم نشوند.

حتی با توجه به تعداد مصرع ها که ۴۷ تای آن از خشونت و خون و جهاد و نفرت گپ می زند ولی ۲۷ آن از محبت و صلح و عدم خشونت و خون، میتواند انسان را در حصه قضاوت به راه غلط ببرد و در باره هدف و قصد شاعر دچار اشتباه شود، که میتوانست با تشریح **حالت سوم** که برداشت و قضاوت شاعر بود از آن جلو گیری نماید.

حالت دوم

حالت یک مادر است و حالت یک زن افغان و گفته های مادری که گهر های عشق و احساسات رقیقش را برون میدهد و هر کدام منزلت آسمانی دارند ولی با تأسف فراوان اینرا هم میدانیم که این گهرها در جامعه مرد سالار افغانستان برابر به دانه ریگ کوچک و چند تا سنگدل هم ارزش ندارند. بلی در جامعه ایکه هنوز زن را با سنگ آتش میکنند (تعویض میکنند) یعنی در جامعه ایکه با درد و اندوه بسیار حیثیت زن از حیوان هم پایانتز است. پس منطق چنین حکم میکند که بهیچ عنوان نمیتوان وزن سخنان این مادر را که زن است با وزن سخنان جوان متعهد و آتش گرفته از تعصب، نفرت، خون ریزی و جنگ آنهم برای باصطلاح رهایی وطنش، برابر نمود. در این صورت بیگمان پیام شاعر همان پیام خون و آتش است. و به فرموده جناب داکتر سیاسنگ دیری نخواهد گذشت، روزی برسد که شعر "موری رخصت راکوه خم درخه" کوچه به کوچه، گذر به گذر و سنگر به سنگر، "سرود ملی" طالبان یا باصطلاح (مقاومت مسلح) و نوجوانان انتحاری گردد و ترور انسان های بیگناه این وطن و ویرانی های کشور ما را در پی خواهد داشت.

چند مصرع نمونه دیگری از شعر که سخنان مادر نگون بخت را تمثیل می نماید :

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| خویه دا کونده مور دی چاته پریردی | هغه رنخوره خور دی چاته پریردی |
| سپینی شیدی می درکولی زویه | به رنخور خان به می روزلی زویه |
| ما په پلو قسم درکری، مه خه | زویه دخدای روی می دروری مه خه |
| ما ویل زوی به می داکتر سی راته | د درد او رنخ مخ ته به سپرسی راته |
| ته چی می لوی کری لیونی سوی ولی | له خپل کهول خخه پردی سوی ولی |

(فرزندم ! این مادر پیرت را به که می سپاری؟ آن خواهر رنجورت را به که می گزاری؟ شیر سپیدم را بتو داده ام پسرم ! با جان رنجورم ترا پروره ام پسرم! ترا به آغوشم قسم میدهم پسرم، مرو !! فرزندم ! روی خدا را ببین از پیشم مرو !! آرزو داشتیم که داکتر شوی برایم! درد ها و رنج ها را سپر شوی برایم!! ترا که من تربیه و بزرگ کرده بودم چرا دیوانه شدی؟ از خانه و خانواده ات چرا بیگانه شدی؟)

ولی فرزند جوان که تحت تلقین منطق ترور قرار گرفته به تکرار مکرراتش می پردازد و به عوض اینکه بر قلب داغدیله مادر دلش بسوزد و به حرفهایش گوش فرا دهد خنجر میزند و آتش می ریزد و میگوید :

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| موری ایله نصیحتونه پریرده | خوشی زاری او فریادونه پریرده |
| موری زه نور پاته کیدلای نه سم | ستا په زاریو غور نیولای نه سم |
| ستا د شیدو په خپل عوض درکوی | د شیدو شاتو به رودونو راکری |
| خان تر قیامتته بیلوم در خخه | موری رخصت راکوه خم در خخه |

(مادر دیگر این نصیحت های بیهوده ات را بگذار! این زاری ها و فریاد های چپوله ات را بگذار! من دیگر مانده نمی توانم ! به زاری هایت گوش داده نمی توانم! خدا عوض شیر تو دریا های شیر و عسل برایت میدهد! من از تو تا قیامت جدا میشوم ! مادر مرا رخصت بده می روم!!)

د پانو شمیره: له ۲ تر 3

و مادر بار بار و به تکرار روی خدا را پیش او می آورد «زویه د خدای روی می دروری مه خه» ولی او چون مرغش اصلاً هیچ لنگ ندارد، فقط ماشین وار «موری رخصت راکوه خم در خخه» را تکرار میکند.

خان ترقیامته بیلوم در خخه
موری رخصت راکوه خم در خخه
زویه د خدای روی می دروری مه خه
موری رخصت راکوه خم در خخه
زویه د خدای روی می دروری مه خه
موری رخصت راکوه خم در خخه

در اینجا باید عرض کنم : این کدام فرهنگ و اخلاق است که اجازه میدهد یک فرزند، مادرش را فریب دهد. این فرزند نا اهل شکلاً از مادر طلب اجازت میکند ولی خود قبلاً تصمیم بعمل جنایتکارانه گرفته است. وقتی چنین فرزند از حرف مادر اطاعت کند و باحساس او ارزش قایل نباشد اجازه خواستن بغیر از ریاکاری چه مفهوم دارد؟ وقتی مادرش اجازه نمیدهد، چگونه این موضعگیری نادرست که میتوان موضعگیری یک تروریست اش خواند با شعر نغز کشیده شده و روی کاغذ می آید؟ و در زیر کلمات محدود مادر که چنانچه قبلاً گفتم در افغانستان ارزشی ندارد چون مادر یک زن است، با محموله ای از کلمات موزون و بظاهر زیبا به خورد مردم داده میشود.

برادر عزیزم جناب باری جهانی ! در فرهنگ جامعه ما، مادران به چنین فرزندان شیر خود را نمی بخشند. صادقانه به شما عرض کنم ، میترسم خدای نخواستہ سرودن این شعر شما، نزد مردم نجیب افغانستان منحيث تلاشی برای تبرئه و تأیید اعمال تروریستی، خیانت به انسان و جامعه بشری محسوب گردد و باز هم خدای نخواستہ این گل مهره های طبع آزاده شما منحيث فعالیت های تبلیغی و سیاسی و مهر نهایت خطرناک یک مشی و شیوه هار تروریستی پنداشته نشود که شهرت شما را در جامعه و ازگون خواهد ساخت. شما بهتر از من میدانید که که تخیل و استعداد شعری یک شاعر یا نوشتار یک نویسنده در چوکات فرهنگ و ادبیات یک ملت و یک جامعه مقام ارزشمند دارد، چه جای شک و تردید نیست که این دو طیف از انسانها میتوانند قسمتی از شیوه ها و شرایط زندگی اجتماع را با جملات موزون و تأثیر گذار تمثیل کنند و گروه های انسانی را یا بطرف راه نیک و راست و یا هم بطرف راه بد و کج سوق دهند و جامعه را یا بطرف نیکبختی و تعالی و یا هم بسوی نکبت و بدبختی کشانند.

گفتنی در این مورد زیاد برای اینکه خواننده بی حوصله نشود این بحث را مؤقتاً در همین جا پایان داده و متباقی را در آینده تقدیم خواهم کرد.

یار زنده صحبت باقی